

پوشاک زنان در عصر قاجار

اعظم کلاتر*

■ موضوع پژوهش حاضر، بررسی ویژگی پوشاک زنان عصر قاجار و تغییرات آن است. در این مقاله سعی شده تا بیشتر از دید سفرنامه‌نویسان غیرایرانی به این مقوله نگریسته شود. همچنین به جهت تفاوت پوشش زن در خانه و جامعه، آن را در دو بخش لباس اندرونی و بیرونی مطرح کرده و از جهت تفاوتی که در میزان مشارکت زنان طبقات مختلف در اقتصاد و فعالیت‌های اجتماعی وجود داشته پوشش زنان شهری و روستایی و ایلاتی را جداگانه به بررسی نشستیم.
ایم. از آنجاکه عصر قاجار آغاز تاریخ معاصر ایران و ورود ایران به عرصه جهانی است، تغییرات عمده‌ای در سطح آگاهی جامعه قاجاری به وجود می‌آید؛ جنگ‌های ایران و روس، سفر هیات‌های اروپایی به ایران، وقوع جنبش‌های سیاسی، اجتماعی مختلف مانند باب و تنباکو و مشروطه و رشد مطبوعات و مدارس و موج نوگرایی حاصل از آن و متعاقب آن افزایش سطح آگاهی جامعه به خصوص زنان و مشارکت مستقیم آنها در جنبش‌های اجتماعی این عصر. این فاکتورها در اندیشه و تفکر و مطالبات آنها تغییراتی پدید آورد و نتایج آن را می‌توان در مشهودترین بخش آن یعنی پوشش جست‌وجو کرد. در برخی از این جنبش‌ها همزمان با درخواست‌های اجتماعی معمول، مطالباتی درخصوص حقوق زنان و پوشش آنها نیز مشهود است که البته با وجود طرفداری زنان از آن با مخالفت شدید علما و سنت‌گرایان جامه عمل پوشیده نشد و حالت فراگیر به خود نگرفت و در دوره‌های بعدی همزمان با انقلاب مشروطه و دگرگونی در ساختار سنت تغییرات بیشتری صورت گرفت که البته ابتدا از دربار آغاز و به سایر طبقات اجتماعی سرایت کرد. این تغییر پوشش را به روشنی می‌توان در سفرنامه‌ها و خاطرات به جای مانده از آن دوره دید. هرچه دوره‌های اولیه قاجار در پوشش مقیدتر و سنتی‌ترند، به‌اواخر آنکه نزدیک می‌شویم در اثر تحولاتی که دگر شد پوشش‌های جدیدتری دیده می‌شود. برخی منابع به پوشیدن لباس‌های اروپایی در محافل خصوصی زنان درباری و شیک‌پوش و حتی در خیابان‌های معروف تهران مانند لاله‌زار اشاره دارند. به طوری که تاج‌السلطنه دختر ناصرالدین شاه با ظاهری اروپایی در تصاویر دیده می‌شود. از آنجاکه موضوع پوشاک موجب دگرگونی در ساختار سنت شد یکی از عمده مسایل مورد توجه در دوره‌های بعدی نیز به شمار می‌رود و نقش عمده‌ای در تحولات فرهنگی ایران معاصر داشته است.

پوشاک زنان دوره اول قاجار

تا عهد ناصرالدین شاه

در دوره اول قاجار پوشاک زنان تفاوت چندانی با دوره قبلی خود نداشت و در واقع ادامه عهد قاجیه بود. در این دوره لباس زنان تا حدی ساده بود و با لباس مردان چندان اختلافی نداشت. عموماً زنان پیراهن تنگی بر تن می‌کردند که پارچه آن اغلب از نخ و ابریشم بود و چاک پیراهن از جلو باز می‌شد و در زیر گلو به وسیله روبان یا دکمه‌ای محکم می‌شد. زنان آن دوران در مواقع احتیاج اغلب از خالق آستین سنپوسه یا کلیجه آستین کوتاه که بلندی آن بر حسب مقتضیات تغییر می‌کرد، روی پیراهن می‌پوشیدند. زنان در آن زمان، همانند مردان، شلوار گشاد و بلندی به می‌کردند و روی آن دامن گشاد و نسبتاً بلندی می‌پوشیدند که طول آن تا وسط ساق پا می‌رسید و مقداری از شلوار و لبه آن پیدا بود. شلوار زنان گشاد و پارچه‌های ارماره بود. در دوره اول قاجار، طرز لباس زنان، دنباله همان لباس‌های عهد زندیه بود با

این تفاوت که دامنی با پاپین زنان بسیار بلندتر از زمان زندیه بود، به گونه‌ای که لبه دامن روی زمین کشیده می‌شد و چون بلندی دامن مانع از چرخیدن یا دیوار این بنا می‌شد از این رو در این زمان شلوار اهمیت خود را از دست داد و بنابرین دهانش تنگ‌تر و زینتش نیز کمتر شده بود. بر این اساس لباس زنان آن دوره را مانند سابق پیراهن و دامن بلند و شلوار تشکیل می‌داد. اولیویه که در دوره مورد بحث به ایران سفر کرده است در مورد پوشاک زنان در زمان افغاحمدخان چنین نوشته است: «لبسه زنان با لباس مردان، تفاوت دارد. شلوار گشادتر اما آکنده از آستر است و تا پای سابقین، هیچ نمایان نباشد و معلوم نگرده.» «پیراهن که از پیش تا وسط شکم، گشاد است و از بالا تکمه شود، از ابریشم و غیره باشد.» «لباسی که از روی پیراهن در برکنند، از پیش گشاد شود و به وسیله تکمه‌های ابریشمی یا فلزی به پشت گشاد و تا به زانو برسد.» اولیویه در ادامه می‌نویسد: «مهربند مفتول، گاه از طلا یا نقره ساده یا مرصع به جواهرات است یا با سنگ‌های قیمتی تزیین شود. همچنان به عوض کمربند، شال کشمیری یا پارچه پشمی استعمال کنند که با آستری از همان پوست یا سفید یا خاکستری رنگ و نوک آن را ماهوت یا ترمه کشمیری یا پوست سده سفید، قیه‌دوزی شده که بر سنگینی و گرمی آن می‌افزاید. «عصابه (سربند) و کرزن (آئیم تاجی که از دیبا باشد) و اکالیل (سربندها و تاج‌ها) بر حسب شان و شوکت و ثروت متفاوت باشند.» در مورد پوشش سر نیز می‌نویسد: «هاند مملکت اروپا، چهارقدی که برای پوشاندن سر است، استعمال نمایند که به چندین صورت مختلف و گوناگون به کار برند و به پشت و نشانه افکنند یا در زیر گلو سنجاق کنند یا به دور حلق ببچند یا دور سر بگردانند. از انواع چارقد، چارقد قابلی و آفتاب گردانی را می‌توان نام برد.» در بیرون از خانه، خانم‌ها سرپای خود را در چادر بزرگ مشکلی با بنفش خانبه‌دار می‌پوشاندند و چاقچور در پا می‌کردند و روئنه سفیدی که در مقابل صورت دارد و می‌سوار به شکل چشم یا توری سمدس بود، روی صورت می‌کشیدند. کفش خانم‌ها در این دوره نیز همانند دوره پیشین، راحتی و نعلین و ساغری نوک برگشته بود که در انواع رنگ‌ها دوخته می‌شد. این طرز لباس پوشیدن کمابیش تا هنگام سفر ناصرالدین شاه به اروپا ادامه داشت.



آیا به‌راستی رخدادهای سیهاکل – حمله چریک‌های مارکسیست مسلح به پاسگاه ژاندارمری – در بهمن ماه ۱۳۴۹ یک حماسه بود که تا مدت‌ها پس از آن برایش شعرها سروده و شعار سر داده شد؟ آیا جوانان مارکسیست ایرانی در دوران مبارزه با رژیم استبدادی محمدرضا پهلوی توانستند به تزهایی محکم در باب سیاست و مبارزات سیاسی دست یابند؟ آیا می‌توان فقر تنوریک در جنبش چپ مسلح ایران را با حرف‌هایی نظیر زیستن در وضعیت بن‌بست و انسداد و تورهای امنیتی ساواک توجیه کرد؟ و آیا می‌توان گفت جنبش چریکی چپ در ایران آنگونه که باید مورد بررسی و شناخت در بستر تاریخ معاصر ایران قرار نگرفته است؟

اینها و پرسش‌هایی دیگر هنوز بعد از گذشته نزدیک به چهار دهه از آن دوران ، در ذهن پژوهشگران و علاقه‌مندان تاریخ معاصر می‌چرخد اما پاسخ‌ها کم‌اکنون متفاوت‌اند؛ یکی رمانتیسیم انقلابی را به رسمیت می‌شناسد و یکی دیگر آن را تخطئه می‌کند . مازیار بهروز استاد دانشگاه ایالتی سانفرانسیسکو و نویسنده کتاب شورشیان آرمانخواه یکی از کسانی است که باید به‌روز معتقد است که چریک‌های مسلح چپ در ایران بر پوسته سخت استبداد شاهنشاهی ترکی سخت انداختند.

■ ■ ■

■ آقای بهروز، شما سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران را بزرگ‌ترین و موثرترین جریان مسلحانه مخالف رژیم شاهنشاهی در دهه ۵۰ ایران می‌دانید. اگر ممکن است قدری درباره ابعاد کمی و کیفی این سازمان توضیح دهید. چرا به زعم شما این سازمان بزرگ‌ترین جریان مسلح مخالف شاه محسوب می‌شود؟ ممکن است این سازمان را با سازمان‌های مسلح دیگر مقایسه تطبیقی کرد؟

سازمان چریک‌های فدایی در سال ۱۳۴۹ تشکیل شد و یکی از بزرگ‌ترین سازمان‌های جریان مسلحانه در دهه ۵۰ بود. در دهه ۵۰ و تا پیش از انقلاب در قیاس با سازمان‌ها و گروه‌های پیروی مشی چریکی، سازمان فدایی از لحاظ تعداد و امکانات بر دیگران برتری داشت و بنابرین به قضاوت من بزرگ‌ترین و موثرترین جریان مسلحانه مخالف رژیم شاهنشاهی بود. برای نمونه سازمان فدایی چه از لحاظ دارا بودن افراد مسلح و فعال و چه از لحاظ امکان عملیات نظامی از سازمان‌های خلق امکانات بهتر و گسترده‌تری داشت. نمونه‌اش را می‌توان در تعداد عملیات نظامی سازمان فدایی در طول سال‌های ۵۷-۵۶-۵۵ مشاهده کرد که بخشی از آن در کتاب «شورشیان آرمانخواه» ثبت شده است.

■ شما در اظهار نظر برای چریک‌های فدایی خلق سه برجستگی ویژه قابل مشاهده؛ یکی اعتراض نسل جوان ایران به حکومت خودکامه، دیگری همان تز دو مطلق و درهم شکستن مطلق قدرت شاه و مطلق ضعف مردم و سوسی باز یافت و ترمیم چهره چپ انقلابی و مارکسیست ایرانی که در دوران کودتای ۲۸ مرداد در انفعال – حزب توده – عمل کرده. عمده‌ای از منتقدان می‌گویند این هر سه فاکتور و با ادعای اغاض و فاکتور آخر خیلی هم اصولی نیستند! آیا واقعاً چریک‌ها مطلق شاه را شکستند؟ آیا آنها به‌راستی توانستند عملکرد حزب توده را جبران کنند؟ باید دید آنانی که این سه برداشت را نفی می‌کنند دلایل

خود را بر چه اساسی استوار کرده‌اند. شاید آسان‌ترین کارها این باشد که فردی مسایل را حلاجی کند یا بنایی را بسازد و دیگری با تکیه بگوید که چنین نیستند یا دیوار این بنا کج است و بس! اینکه مشی مسلحانه اعتراض نسل جوان به حکومت خودکامه بود از برگ‌های بازجویی و آخرین دفاعیات این نسل در دادگاه‌های رژیم پیشین مشهور است و نیم‌نگاهی به آنان مسایل را کمی روشن می‌کند. اینکه نظریه دو مطلق کاربرد داشت یا نه را می‌توان در مسایل زیر جست‌وجو کرد: آیا تا قبل از جنبش مسلحانه در ایران، شورشیان سیاسی مستقل (علنی چه غیر علنی) وجود داشت؟ با تشکیل سازمان‌های مسلحانه زیرزمینی در دهه ۱۳۵۰ تأثیری بر روحیه مبارزاتی جامعه گذاشته شد؟ پاسخ به تمام پرسش‌های بالا مثبت است. پس قدرت مطلق اختناق حکومتی و قدر قدرتی دستگاه سرکوب آن در این دوران دچار خدشه شد و ترک خورد و این اعتماد به نفس کاذب ما را از تولید و خلق مباحث شدادیم. برخی معتقدند چون کتاب‌هایی همچون تاریخ طبری در تاریخ کشورمان نوشته شده و در طول تاریخ سینه به سینه گشته همین سلفی‌های می‌شود که گوئی ما تاریخ شفاهی را از همان زمان در کشورمان داشتیم. در میان هجوم فکر جهانی، موج‌های علمی خوبی می‌تول به دست آورد، این اعتماد به نفس کاذب

شکل و شمایی می‌توانست بعد از انقلاب داشته باشد، کافی است مقایسه‌ای شود میان وضعیت چپ قبل از ۲۸ مرداد و وضعیت آن در اوایل دهه ۱۳۴۰ خورشیدی. در مورد اول چپ سازماندهی وسیعی داشت و حداقل در شهرها از حمایت اجتماعی برخوردار بود. در مورد دوم چپ از لحاظ سازماندهی متلاشی شده بود و سازمان واحدی نداشت. از لحاظ وجهه اجتماعی هم در شرایط مناسب نبود. بیجان بود که چپ در دوران دوم تحت لوای احزاب دیگر ظاهر شد و نه به عنوان سازمان یا حزبی مستقل و فراگیر.

■ خود شما تصور می‌توانید ماجرای سیهاکل را توجیه منطقی کنید؟ حتی به نظر می‌رسد چریک‌های فدایی خلق در سیهاکل الگوی چریک روستایی را هم درست پیاده‌سازی کرده‌اند... سیهاکل آغاز یک فرآیند بود. این عملیات به عنوان یک عملیات تاکتیکی و نظامی ناموفق بود ولی به عنوان جرقه‌ای که آغاز یک روند یا فرآیند را نوید می‌داد از اهمیت تاریخی برخوردار است.

■ آقای بهروز، بگذارید بپردازیم به دوران بعد از ضربه ۲۹ و ۵۰ به چریک‌ها و سازمان مجاهدین خلق. آن الگوی اعتراضی به حکومت خودکامه که شما می‌گویید در فضای فوق‌العاده امنیتی آغاز دهه ۵۰ دچار انشعاب می‌شود. آرام‌آرام از درون چپ مصطفی شجاعیان‌ها درمی‌آید و از دل سازمان، تقی شهرام‌ها! این مساله را چگونه باید توضیح داد؟ به عبارت بهتر چرا پیروزیسیون مسلح دست به تجدید نظر از درون می‌زند؟

سازمان‌ها و احزاب سیاسی را باید به عنوان موجود زنده نگاه کرد. از این منظر دست به تجدید نظر زدن در منطق طبیعی این گونه حرکات است. اگر اینان در مواجهه با مسایل عینی و مشکلات مبارزاتی دست به تجدید نظر نزنند یا زنده باشند جای تعجب می‌بود. با این حال به نظر من تجدید نظر در افکار، یک مساله است و چگونه این عمل را انجام دادن مقوله‌ای جداست. چه رفتاری که تقی شهرام و هم‌راهانش با گروه مخالف انجام دادند و چه طریقی که به مصطفی شجاعیان برخورد کرد قابل توجیه در چارچوب برخورد رای سالم درون گروهی نیست. همان‌گونه که من مفصل در این‌باره نوشته‌ام، ریشه این‌گونه برخوردها را باید در بدفهی چپ ایران از مارکسیسم (یعنی برداشت استالینی) و فرهنگ استبدادزده ایران تا قبل از جنبش مسلحانه در ایران، جست‌وجو کرد.

■ چپ ایرانی و خاصه جوانانی که جنب سازمان چریک‌های فدایی خلق شدند به یک معنا دچار ضعف شدید تنوریک بودند، زندگی مخفی و تورهای امنیتی ساواک هم که اجازه نمی‌داد کار تنوریک و آموزشی به خوبی دنبال شود. آیا به نظر تان در چنین وضعیتی – ضعف شدید تنوریک – می‌شد وجهه از دست‌رنته چپ در ایران را بازیابی کرد؟ خاصه آنکه شهرنشینان ایرانی بیشتر دل در

چریک‌های خالق «سیاهکل» در گفت‌وگو با «مازیار بهروز»

چپ و فرهنگ استبدادزده جامعه ایران



عکس: مهرداد کاوی

■ اگر بخواهیم بحث را در ساحت کلی‌تر دنبال کنیم، پرسش اصلی من این است که آیا می‌توان چریک را روشنفکر دانست؟ آیا اساساً چریک بودن با روشنفکر بودن یک جا جمع می‌شود؟ مثلاً اگر شجاعیان نقد لنین و انقلاب را نوشتند و به ساحت روشنفکری نزدیک می‌شد سارین که کماکان در خانه‌های تیمی مانده بودند و دست به ماشه کلت کمری داشتند هرگز نتوانستند تنوری بخوانند و بنویسند. پاسخ کوتاه خیر است. باید میان فعال سیاسی و روشنفکر تفاوت قابل شد. نه هر روشنفکری فعال سیاسی است و نه هر فعال سیاسی، روشنفکر است. کار اصلی یک روشنفکر نقد مسایل اجتماعی است و از این رهگنر بسیاری از حرف‌هایش بار سیاسی دارد اما او الزاماً فعال سیاسی نیست. در جنبش مسلحانه هم بودند آنان که صاحب امکانات فکری بودند و در عین فعالیت‌های انقلابی دستت به نقد هم می‌زدند. اما اکثر فعالان این جنبش روشنفکر نبودند. بسیاری از آنان تحصیل‌کرده و کتاب‌خوانده بودند اما باز این مقوله با مقوله روشنفکری متفاوت است. باید بین مقولات روشنفکر، تحصیل‌کرده و فعال سیاسی تفاوت قایل شد.

■ آقای بهروز، به عقیده شما مساله ما امروزه با چریک‌های فدایی خلق باید چه باشد؟ باید دست به تحسین رمانتیسیم انقلابی ایشان بزنیم یا در نقد کثیر غیردموکراتیک‌شان بی‌رحمانه رفتار کنیم؟

به نظر من برخورد با این جریان سیاسی باید نظیر برخورد با هر مقوله تاریخی دیگری باشد. برای نمونه شما اگر از من بپرسید چگونه باید به جنبش جنگل و میرزا کوچک‌خان و مشروطیت و ستارخان برخورد کرد، پاسخ من در همه موارد یکی است؛ نقد تاریخی. نقد تاریخی یعنی بررسی نقاط قوت و ضعف یک مقوله و تا حد امکان جدا از پیش‌داوری و اینکه آن مقوله تاریخی چه نسبتی به زندگی امروز ما دارد. یامان نرود که ما تاریخ را مطالعه نمی‌کنیم که آن را تکرار کرده باشیم. تاریخ هیچ‌گاه تکرار نمی‌شود. انسان تاریخ را مطالعه می‌کند تا خود را بهتر بشناسد.

■ شما تاکنون توانسته‌اید دست به تاریخ‌نگاری اجتماعی مبارزان مسلح ایران بزنید؟ تاکنون – به جز موارد اندکی – همواره مارکسیسم ایرانی از بیرون دیده شده است و در بسیاری مواقع نیز از منظر نهادهای قدرت. آیا این جریانات مبارز در تاریخ معاصر ایران تا به حال از درون دیده شده‌اند؟ مثلاً پژوهش در خاطرات به جامانده از آنها و... مساله پژوهش در تاریخ ایران، چه موردی که شما اشاره کردید و چه در موارد دیگر، یک روند است. این روند با یک شاهکار به اتمام نمی‌رسد. هیچ کس حرف آخر را نمی‌زند. اصولاً حرف آخری وجود ندارد. هر نسلی تاریخ را مورد بازنگری قرار می‌دهد و نتیجه کارش مورد نقد و بازنگری سسل بعد قرار می‌گیرد. از این منظر جنبش چپ ایران به طور عام و جنبش مسلحانه به طور خاص و توسط نسل‌های گوناگون باید مورد نقد و بررسی‌های متعدد قرار گیرد. هستند پژوهشگرانی که با حوصله این کار را انجام می‌دهند. در طول ۱۰ سال گذشته چندین رساله در این مورد به چاپ رسیده است و باید منتظر کارهای جدید بود. این تازه آغاز راه است.

دوره آن می‌رسد کارگاه‌های مختلفی طی این مدت برگزار شده و حتی در نشست‌های برون‌مرزی هم موفق به برگزاری آن شده‌ایم. نشست هفتم نیز با سومین سالگرد تأسیس واحد تاریخ مجلس موسسان کرد و داور چنان که دلخواه رضاخان بود، اکثریتی تام از طرفداران رضاخان را در مجلس گرد آورد و به این ترتیب در تأسیس سلسله پهلوی نقش قاطع و درجه اولی ایفا کرد. او با آغاز سلطنت رضاشاه و تغییرات جدی و ساختاری ایجاد کرد و با اختیارات تلمی که از دولت و حکومت کسب کرد و در حمایت از رضا شاه به طور پید و پنهان از اقدامات او می‌کرد، بر آن شد که وزارت عدلیه را در راستای خواسته رضاشاه ترمیم کند و تغییر دهد.

ادامه در صفحه ۱۲

خودکشی علی اکبر داور
وزیر دارایی کابینه محمدعلی فروغی
استقبال از مرگ
محمود فاضلی

■ پس از آغاز نهضت مشروطیت، علی اکبر داور در سنین جوانی به عضویت حزب دموکرات درآمد و به ویژه در نشریات حزبی مطالب گوناگونی چاپ و منتشر کرد. در سال ۱۲۸۹ به استخدام وزارت عدلیه درآمد و پلکان ترقی اداری را به سرعت طی کرد. او به ریاست اداره اجرای احکام منصوب و پس از مدتی به سمت دادستان تهران برگزیده شد. در این زمان داور فقط ۲۵ سال داشت. در همان حال فعالیتش را در نشریات و روزنامه‌ها ادامه داد و عضو هیات تحریریه روزنامه شرق شد که مدیریت آن بر عهده سیدضیاءالدین طباطبایی بود. مدت کوتاهی بعد جهت ادامه تحصیل راهی سوئیس شد و پس از حدود ۱۱ سال موفق به دریافت دکترای حقوق از دانشگاه ژنو شد. در سال ۱۹۱۹ که موضوع عقد قرار داد معروف وثوق‌الدوله با انگلستان بر سر زبان‌ها افتاده بود، داور دانشجوی دوره دکترای حقوق در ژنو هم با این قرارداد به مخالفت برخاست.

با شنیدن خبر وقوع کودتای ۱۲۹۹ و ریاست‌الوزاری سیدضیاءالدین طباطبایی که از دوستان و همکاران سیاسی و مطبوعاتی سابق او بود، داور مشتاق بازگشت به کشور شد. هنگامی که در خرداد ۱۳۰۰ وارد تهران شد اوضاع سیاسی تغییر کرده بود و بدستضیاء جای خود را در پست نخست‌وزیری به میرزااحمدخان قوام‌السلطنه سپرده بود. اما به زودی به ملاقات رضاخان شافته و مورد توجه او قرار گرفت. پس از مدتی کوتاه با دختر میرزا محسن خان مشیرالدوله که زنی بسیار ثروتمند بود، ازدواج کرد و این خود عامل مهمی در پیشرفت سریع داور شد. از دیگر اقدامات مهم داور در این برهه تأسیس و انتشار روزنامه «هرد آزاد» بود که از بهمن ۱۳۰۱ تا پایان قطعی دوران سلطنت احمد شاه منتشر می‌شد. از دیگر اقدامات داور که عمدتاً جهت پیشرفت مقاصد سیاسی – اداری خود صورت داد تأسیس حزب «رادیکال» بود که در مدت‌زمانی نه چندان طولانی حدود ۳۰۰ نفر از رجال و معارف سیاسی، اجتماعی آن روزگار به عضویت آن درآمدند. در تمام دوران منتهی به نخست‌وزیری رضاخان سردارسیه علی‌اکبر داور در مجلس، حزب رادیکال و نشریات وابسته به آن و در بیرون از مجلس، چنان‌که دلخواه رضاخان بود، متخالف و رقبای سیاسی او را مورد حمله و انتقاد قرار داد و در رسیدن رضاخان به نخست‌وزیری نقش چشمگیری ایفا کرد. در همان حال با پشتیبانی بی‌دریغ رضاخان در



انتخابات دوره پنجم مجلس شورای ملی از حوزه انتخابیه لار وارد مجلس شد. هر چند داور همزمان با دوران نخست‌وزیری سردارسیه گهگاه به مخالفت با رضاخان پرداخت و می‌رفت که مقضوب او شود اما پس از آنکه فهمید رضاخان از هیچ تلاشی جهت تثبیت موقعیت و قدرت خود در عرصه سیاسی کشور فروگذار نخواهد کرد بار دیگر از سوی رضاخان بخشوده شد و در سلک باران نزدیک او درآمد.

چنان‌که از منابع موجود می‌آید داور در روند اضمحلال درستی سلسله قاجاریه و صعود رضاخان به سبیر سلطنتی و حکومت نقش قابل توجهی ایفا کرد. داور به ویژه در جهت متقاعد کردن نمایندگان مجلس برای همکاری با رضاخان و مخالفت بااحمدشاه قاجار تلاش‌های گسترده‌ای انجام داد. داور به ویژه در مخالفت با افرادی نظیر مدرس، مصدق و دیگران که تغییر سلطنت در ایران را معیار قانون اساسی دانسته و با آن سخت مخالفت می‌کردند، به طرح علمی مجلس از هیچ تلاشی فروگذار نکرد و هر آنچه توانست در حمایت از طرح تغییر سلطنت از قاجاریه به پهلوی قصور نورزید. به دنبال آن رضاخان که از عملکرد داور در خلق قاجارها سخت راضی به نظر می‌رسید او را مامور تشکیل مجلس موسسان کرد و داور چنان که دلخواه رضاخان بود، اکثریتی تام از طرفداران رضاخان را در مجلس گرد آورد و به این ترتیب در تأسیس سلسله پهلوی نقش قاطع و درجه اولی ایفا کرد. او با آغاز سلطنت رضاشاه و تغییرات جدی و ساختاری ایجاد کرد و با اختیارات تلمی که از دولت و حکومت کسب کرد و در حمایت از رضا شاه به طور پید و پنهان از اقدامات او می‌کرد، بر آن شد که وزارت عدلیه را در راستای خواسته رضاشاه ترمیم کند و تغییر دهد.

ادامه در صفحه ۱۲

هفتمین همایش تخصصی «تاریخ شفاهی» برگزار شد

تاریخ مهجور



که بگوییم ما در اوج هستیم را باید کنار گذاشت و در بحث تمدن علم، با نگرشی بازتر وارد شد جعفریان با اشاره به اینکه باید پایه‌های تنوریک را در امر تولید علوم انسانی به ویژه تاریخ شفاهی تنوریک‌تی کنیم، تصریح کرد: «هر امر دانش قبل از اینکه به دنبال نتایج کار باشیم، باید به دنبال روش‌ها و شیوه‌های تنوریک‌تی باشیم. در مسیر تاریخ شفاهی سهل‌انگاری و خطاهایی هم صورت گرفته که درجات متفاوتی دارد. در حقیقت آنچه باعث تقویت مقوله تاریخ شفاهی کشورمان شده از خاطرات دوران قبل و بعد از پیروزی انقلاب اسلامی برگرفته شده است. اما به‌طور تخصصی درباره تاریخ شفاهی انقلاب اسلامی کم کار کردیم، در صورتی که منبعی متنق و کامل برای تاریخ شفاهی به شمار می‌آید. باید این تاریخ را بدون اینکه شرایط زمان و مکانی آن را تحت‌تأثیر قرار دهد به نگارش درآوریم.» دبیر علمی همایش تخصصی تاریخ شفاهی با اشاره به اینکه مسوولیت عمده تولید و خلق آثار در

این زمینه بر دوش مراکز پژوهشی تاریخ شفاهی است، اظهار داشت: «هر دوران بعد از انقلاب و در طول سال‌های جنگ تحمیلی مراکز متعددی در این زمینه شکل گرفتند، اما در زمینه دانشگاه‌ها متأسفانه ضعیف عمل کردیم. نباید به مراکز پژوهشی زیاد دل بست و فقط باید نگاه تقویتی داشت. اما دانشگاه‌ها باید محلی برای پیشرفت در این زمینه باشند. گرایش‌های رشته‌ای تخصصی و

ارابه این‌نامه و مقاله‌های تخصصی با محوریت تاریخ شفاهی باید در دانشگاه‌ها قوت بگیرند. ما جوانان پویا و فعالی در این زمینه داریم که ذهن توانمند، متفکرانه و خلاقانه‌ای دارند و باید از این نیروی تازمنفس برای ادامه مسیر مقوله تاریخ شفاهی استفاده کنیم.» در ادامه هفتمین نشست تخصصی تاریخ شفاهی، علی ططری، دبیر اجرایی همایش گزارشی از روند اجرایی همایش هفتم ارائه کرد و اظهار داشت: زمستان ۱۳۸۲ نخستین نشست تخصصی تاریخ شفاهی برگزار شد و تاکنون که به هفتمین